

# پرونده محیط زیست



●●● چند سالی است به خاطر مشکلات مختلف که خشکسالی نیز آنها را تشدید کرده، آب زاینده‌رود به اصفهان نمی‌رسد. انگار اصفهانی‌ها هم به خشک شدن زاینده‌رود در تقریباً نیمی از فصل‌های سال عادت کرده‌اند. روزی جاری می‌شود و مردم به استقبال می‌روند و روزی بدون خداحافظی قطع می‌شود ●●●

## ایمان حجتی

روزنامه‌نگار میراث فرهنگی و محیط زیست

در سال‌های گذشته و دور، اگر مدافعان محیط زیست در گوشه‌ای از کشور به طرحی اعتراض می‌کردند، اقدام آنان برای بسیاری لوکس و بی‌اولویت دانسته می‌شد. بسیاری معتقد بودند و هستند که وجود اولویت‌های دیگر، لزوم توجه و حمایت از حفظ محیط زیست را کاهش داده و کشیدن جاده، اتوبان و ساختن مجتمع‌های عظیم صنعتی به هر قیمت مهم‌تر و اولی‌تر است. ولی اکنون شرایط با سالهای گذشته فرق زیادی کرده است. برای درک این مسئله، کافی است از ده شهروند اصفهانی بزرگترین مشکلات شهرستان پرسیده شود تا در صدر فهرست، چندین مشکل زیست محیطی مانند آلودگی هوا و خشک شدن مکرر زاینده‌رود را ببینیم. توجه زیاد کاندیداهای نهمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی در تبلیغات انتخاباتی به مسائلی نظیر مشکلات آب استان و آلودگی هوا نیز، بیشتر شدن این دغدغه در بین مردم را تأیید می‌کند. استاندار اصفهان سال ۱۳۹۰ را سال حصول نتایج خوب و برنامه‌های مدون در حوزه محیط زیست نامید ولی به نظر می‌رسد مشکلات محیط زیست اصفهان ریشه‌ای‌تر از این صحبت‌هاست. چند سالی است به خاطر مشکلات مختلف که خشکسالی نیز آنها را تشدید کرده، آب زاینده‌رود به اصفهان نمی‌رسد. انگار اصفهانی‌ها هم به خشک شدن زاینده‌رود در تقریباً نیمی از فصل‌های سال عادت کرده‌اند. روزی جاری می‌شود و مردم به استقبال می‌روند و روزی بدون خداحافظی قطع می‌شود. بروز این مسئله دلایل گوناگونی دارد که در این گزارش، مجال برای پرداختن به آنها نیست. قطع شدن آب، باعث نرسیدن آب به بسیاری از حق‌آبه داران شد که صدای اعتراض آنها در سال گذشته به گوش بسیاری رسید. کشاورزان معترض شرق اصفهان بارها از نرسیدن آب به خود-که از حق‌آبه داران رودخانه زاینده‌رود محسوب می‌شوند- گلهمند بودند ولی در این بین

# محیط زیست بر لبه پرتگاه

### فراموش

نکنیم فقط حق‌آبه کشاورزان نبود که در اثر شرایط تحت تأثیر قرار گرفت و زندگی و معیشت آنان را با خطر مواجه کرد. زاینده‌رود حق‌آبه داران دیگری نیز دارد که به حق خود نرسیدند.

حق‌آبه زیست محیطی فراموش شده رودها، تالاب‌ها، خلیج‌ها و... نیازهای آبی دارند که تأمین آن برای حفظ اکوسیستم‌های طبیعی آنها لازم و ضروری است. این نیاز آبی که با عنوان حق‌آبه زیست محیطی (Environmental Water) طی سه دهه اخیر در سطح دنیا به صورت ویژه مطرح شده است، همان مؤلفه‌ای است که رعایت نکردن آن باعث آسیب دیدن بسیاری از اکوسیستم‌ها شده و دوام دراز مدت آنها را با

## ●●● حق آبه زیست

محیطی حقی برای رودخانه است که بر اساس آن، در بدترین حالت باید ۱۵ درصد آورد هر رودخانه دائمی در هر نقطه کره زمین مختص جاری شدن آب در آن رودخانه و حفظ پایاب و تالاب پایین دست باشد ●●●

سفره‌های زیر زمینی گنجایش خود را از دست داده و باعث نشست زمین می‌شوند. این مسئله، خطر بزرگی است که اصفهان را تهدید می‌کند. خطر نشست زمین بر اثر افت آب‌های زیر زمینی یک خطر جهانی است و در مقیاس جهانی مورد توجه قرار گرفته است. با توجه به اینکه نشست زمین معمولاً در محدوده وسیعی صورت می‌پذیرد، معمولاً مقابله با آن مشکل است.

آمار دشت‌های کشور که در آن نشست زمین گزارش گردیده شامل ۲۰۹ دشت است که از این جمله می‌توان به دشت سیستان، دشت کاشمر، دشت اسد آباد در استان همدان، دشت مشهد، دشت نیشابور، دشت رفسنجان در استان کرمان و... اشاره کرد.

نشست زمین تأثیرات مختلفی از جمله تأثیر بر روی الگوی جریان‌های زیر زمینی و سطحی، کاهش کیفیت آب‌های زیر زمینی و افزایش نمک این آب‌ها، کاهش ظرفیت مخزن آبخوان‌ها و... را به دنبال دارد. مدیر کل ستاد مدیریت بحران استان اصفهان نیز در همایش خشک‌سالی گفته بود: «برای جبران تأثیر خشک‌سالی بر منابع آبی زیر زمینی استان، ۲۱ سال بارندگی نرمال نیاز است.»

گاوخونی یا بمب ساعتی گاوخونی یکی از حق‌آبه داران زاینده‌رود است. حقی که چند سالی است ادا نشده و بستر این تالاب را خشکانده است. تالاب گاوخونی با بیش از ۷۰۰ کیلومتر مربع مساحت، از تالاب‌های ثبت شده ایران در کنوانسیون جهانی رامسر است. به گفته احمد لاهیجان‌زاده مدیرکل محیط زیست استان اصفهان، حق‌آبه تالاب گاوخونی ۱۶۰ میلیون متر مکعب در سال است. این در حالی است که بستر این تالاب دو سال است خشک شده و تنها در اسفند ۸۹ اندکی نم‌دار شد. بدون تردید خشک شدن بستر گاوخونی، زنگ خطر را به صدا در آورده و خاطره تلخ خشک شدن تالاب هورالعظیم که تأثیراتش هنوز در هنگام وزش بادهای شدید در استان‌های غربی کشور مشهود است، را پیش چشم ایرانیان زنده می‌کند. خشک شدن تالاب گاوخونی و رسیدن میزان خطر آن به سطح بحرانی می‌تواند بمب ساعتی محیط زیست ایران باشد زیرا چشمه‌ای از گرد و خاک را در مرکز کشور فراهم کرده که اثرات آن مشکلات جدیدتری را برای محیط زیست کشورمان به وجود می‌آورد.

خطر مواجهه کرده است. سال گذشته بود که عدم رعایت حق‌آبه طبیعی دریاچه ارومیه، این دریاچه را در آستانه خطرات زیست محیطی بزرگ‌تر قرار داده و هر چند بارندگی‌های زمستان این مشکل را موقتاً حل کرده ولی با نزدیک شدن به ماه‌های خشک سال باز مشکل سر بر خواهد آورد.

حق‌آبه زیست محیطی حقی برای رودخانه است که بر اساس آن، در بدترین حالت باید ۱۵ درصد آورد هر رودخانه دائمی در هر نقطه کره زمین مختص جاری شدن آب در آن رودخانه و حفظ پایاب و تالاب پایین دست باشد. متأسفانه در بیان‌دهی آب وزارت نیرو، این حق‌آبه دیده نمی‌شود و یا اگر دیده شود، به خاطر مسائل دیگر رعایت نمی‌شود. بدون شک اگر این حق ۱۵ درصدی آب محترم شمرده می‌شد، شاهد مشکلات بعدی که خشکی زاینده‌رود برای کل اکوسیستم ایجاد می‌کند، نبودیم. سفره‌های آب زیر زمینی ۲۱ سال بارندگی طلبکارند! جهانی که در آن زیست می‌کنیم، چنان کوچک و به هم وابسته است که اگر یک پروانه، بال‌های خود را در جنگل‌های آمازون به هم زند، ممکن است طوفان مهیبی در آن سوی کره زمین رخ دهد. شاید این جمله در نگاه اول به یک شوخی شبیه باشد ولی اصلی زیست محیطی است که با عنوان تأثیر پروانه «Butterfly Effect» شناخته می‌شود.

ایرانیان در سال‌های گذشته، با این اصل زیست محیطی زمانی که گرد و غبار در آسمان - حتی شهرهای مرکزی ایران - مشکلاتی زیست محیطی برای آنان ایجاد کرد، آشنا شدند. این تأثیر پروانه بود که خشک شدن تالابی در عراق را به بحرانی در ایران و سایر کشورهای همسایه ایجاد کرد و این مسئله در خصوص به هم خوردن اکوسیستم زاینده‌رود نیز صادق است.

چندسالی است به دنبال خشک شدن زاینده‌رود در بسیاری از فصول سال و همچنین استفاده کشاورزی و... از آب، در باقیمانده فصل‌ها که آب در این رودخانه جاری است، چند سالی است دشت اصفهان تغذیه نشده و باعث شده پدیده‌ای با نام «افت آب زیر زمینی» در این منطقه رخ دهد. اگر این افت زیر زمینی با شتاب زیاد ادامه پیدا کند، سفره‌های آب زیر زمینی خالی شده و لایه‌های بالایی زمین به یکدیگر می‌چسبند و چون این لایه‌ها، آب درون را از دست داده‌اند سدهای زیر زمینی یا همان

# با ریهها

## انتقال آب بین حوضه های



محمد درویش

عضو هیأت علمی موسسه تحقیقات جنگلها و مراتع کشور

سال ۱۹۲۷ میلادی افزایش داد. ولی در فاصله ۸۴ سال بعد تا امروز، ۵ میلیارد نفر دیگر به شمار آدم زمینی‌ها افزوده شد! چرا؟

بی‌شک یکی از مهم‌ترین دلایل این جهش خیره کننده، همان طور که اشاره شد، کشف پنسیلین توسط یک اسکاتلندی به نام الکساندر فلمینگ بود؛ کشفی که هر چند تا اواسط جنگ جهانی دوم (۱۹۴۱) آن چنان شناخته نشد، اما در آن سال توانست به عنوان مهم‌ترین ماده شفا بخش در مقابله با مرگ و میرهای ناشی از جراحی و عفونت عمل کند. افزون بر آن، پنسیلین، مؤثرترین ماده در مبارزه با بیماری‌هایی چون تب سرخ، دیفتری، سفلیس، سوزاک، آرتریت، بُرُنشیت، مننژیت و مسمومیت خون بود؛ بیماری‌هایی که تا پیش از کشف پنسیلین قاتل میلیون‌ها انسان بودند. بنابر این، اگر بگوییم که دست کم حیات نیمی از جمعیت هفت میلیاردی امروز جهان، مدیون الکساندر فلمینگ است، حرفی به گزاف نزده‌ایم.

در چنین شرایطی و با بررسی بازخوردهای کشف فلمینگ، فرض کنیم که پنسیلین، ۹۰۰ سال زودتر از وی و توسط یک دانشمند مشهور ایرانی به نام پورسینا کشف و به کار گرفته می‌شد! فکر می‌کنید در آن صورت ما اینک کجا بودیم و آیا می‌توانستیم از بایدها و نبایدهای انتقال آب بین حوضه‌ای سخن بگوییم؟

وقتی در طول ۸۴ سال، پنج میلیارد نفر به جمعیت جهان افزوده می‌شود؛ وقتی می‌دانیم که بر بنیاد

سیاه اندرون باشد و سنگدل که خواهد که موری شود تنگدل

در جهانی که همه پیکره‌های تو در توی آن متأثر از ردپای توانمندی‌های فناورانه مهم‌ترین ساکنش - آدمی - دستخوش تغییر و تحول شده، آشکار است که نفی کامل یکی از همین شناسه‌های توانمندی، نه ممکن و نه خردمندانه و نه لازم است.

وقتی که بشر این اجازه را می‌یابد تا با کشف و کاربست ماده‌ای به نام پنسیلین، امید به زندگی نسل خود را بر روی این بیگانه کره قابل زیست در کهکشان راه شیری، دست کم تا دو برابر افزایش دهد، معلوم است که این حق را هم باید به او داد تا از هر ابزار و تمهیدی برای ماندگاری با کیفیت‌تر و متوازن‌ترش بر پهنه سیزده و نیم میلیارد هکتاری خشکی‌های زمین برخوردار شده و بتواند هر آینه، مانعی به نام محدودیت در دسترسی به اندوخته‌ها و منابع آب شیرین را به زورآزمایی و هم‌آوردی دعوت کند.

به دیگر سخن، هرچند اینک کمتر می‌شود آدم‌هایی را یافت که رخدادهای سال ۱۹۲۸ میلادی را به خاطر داشته باشند، اما با این وجود، شاید یکی از مهم‌ترین سال‌های کره زمین در طول عمر ۴/۶ میلیارد ساله‌اش، همین سال ۱۹۲۸ باشد! زیرا تا پیش از این سال، یعنی در طول بیش از ۹۹۰۰ سال، جمعیت جهان شمار خویش را از حدود یک میلیون نفر در آغاز عصر کشاورزی در ده هزار سال پیش، به دو میلیارد نفر در



دیح

پژوهش‌های واگر (۲۰۰۲)، ظرفیت پذیرش کره زمین در سال ۱۹۸۰ به پایان رسیده و از آن تاریخ، یعنی زمانی که جمعیت جهان هنوز به ۵ میلیارد نفر هم نرسیده بود، میزان مصرف از میزان تولید سالانه زمین پیشی گرفت؛ معلوم است که اگر پور سینا، پنسیلین را ۹۰۰ سال زودتر کشف کرده بود، باید تصور چه دوزخ جانسوزی را امروز می‌کردیم.

انگار آن چیزی که گاه سبب شده تا ماندگاری حیات تا امروز ادامه یابد، هوشمندی بشر نبوده، بلکه شانسش بوده که خیلی هم هوشمند و دانا آفریده نشده است! و گر نه امروز با حاکمیت چنین کیفیتی از آزمندی، نه از خاک نشان می‌ماند و نه از خاک‌نشان!

باید بپذیریم که در کلان ماجرا، هنوز آن چیزی که حرف نخست را در معادله زندگی آدم زمینی‌ها بر کرسی می‌نشانند، بیش از آن که خردمندی در چیدمان توسعه مبتنی بر توانمندی‌های بوم شناختی سرزمین باشد؛ آزمندی، جاه‌طلبی و غلبه توسعه بر بنیاد نیازهای بشر است و نه رعایت خواش‌های اکولوژیکی سرزمینی که جان پناهش بوده و هست.

اگر امروز در جهانی زندگی می‌کنیم که شتابان بر ناسازه‌هایش افزوده و از آرامش ساکنانش کاسته می‌شود، حاصل همین غلبه آزمندی و نادانی، بر خردمندی و صبوری است. به این مثال دقت کنید:

در سال ۱۹۷۸ میلادی، کتابی منتشر شد به نام «دشمن هفتم» که حاوی پیشگویی تلخی بود؛ پیشگویی تلخی که امروز بدل به حقیقتی غم‌انگیز شده است. آن حقیقت که ۳۴ سال پیش توسط رانالد هیگینز (Ronald Higgins) به رشته تحریر درآمد، چنین است: «بیست و پنج سال آینده و شاید دهه آتی، برای صدها میلیون انسان، مرگ از گرسنگی به بار

خواهد آورد و برای بقیه ما، سختی، ناامنی یا جنگ.» به نظر شما هیگینز یک پیشگو بود و با استفاده از شگردهای رمالی به چنین پیش بینی دقیقی دست یافته بود؟ یا فقط یک آینده نگر باهوش متوسط بود؟ آینده‌نگری که برای تأیید آینده‌نگری هایش، کار زیاد دشواری هم بر عهده نداشته است! کافی است به برخی از رخدادها و تصمیم‌ها و اعمال سلیقه‌ها در جهان معاصر دقت می‌کرد که کرد!

برای همین است که شاید هیچ گاه چون امروز، یعنی در سال‌های آغازین دومین دهه از سده بیست و یکم میلادی، چهره جهان از غم آوارگی‌ها، نسل کشی‌ها، تجاوزها، عملیات انتحاری و جنگ‌های داخلی در عراق، افغانستان، فلسطین، سودان، پاکستان، کشمیر، هائیتی، رواندا، سومالی و پاره‌هایی دیگر از زیستگاه‌هایش، چنین افسرده و چروکیده نبوده است؛ ۱/۵ میلیارد فقیر گرسنه، ۱۳/۵ میلیون آواره جنگی و ده‌ها هزار کشته، دستاورد خجلت بار تمدن بشری در سپیده دم سومین هزاره پس از میلاد مسیح (ع) است؛ تمدنی که از آغاز شکوفایی‌اش در پنج هزار سال پیش تا کنون، وارث ۱۴ هزار جنگ و قتل عام چهار میلیارد انسان بوده و هم اکنون نیز به طور متوسط شاهد ۲۰ جنگ مسلحانه در روز است؛ تمدنی که شهروندان پسامدرن آن، هر ۴۰ ثانیه و به صورتی داوطلبانه زنگ خودکشی را به صدا در آورده و خود را به آن سوی انفجار بزرگ می‌رسانند! غافل از اینکه اخیراً ثابت شده که شاید اصلاً انفجار بزرگی هم در کار نبوده. از طرفی بحران‌های زیست محیطی، هیچ زمان چون امروز مرگ آفرین و بنیان کن نشان داده و هیچ گاه اُفول اندوخته‌های طبیعی و ذخیره‌گاه‌های ژنتیک جهان تا به این حد، شتاب نگرفته بودند؛ کافی است نگاهی به دسته گل بی‌پی در خلیج مکزیکو بیندازیم و یا به بزرگترین فاجعه قرن

●●● باید بپذیریم که در کلان ماجرا، هنوز آن چیزی که حرف نخست را در معادله زندگی آدم زمینی‌ها بر کرسی می‌نشانند، بیش از آن که خردمندی در چیدمان توسعه مبتنی بر توانمندی‌های بوم شناختی سرزمین باشد؛ آزمندی، جاه‌طلبی و غلبه توسعه بر بنیاد نیازهای بشر است و نه رعایت خواش‌های اکولوژیکی سرزمینی که جان پناهش بوده و هست ●●●



●●● شگرد انتقال  
آب، مثل هر ابزار و  
فناوری مدرن دیگری  
ذاتاً ارزش یا ضد ارزش  
نمی‌تواند تلقی شود؛  
بل آنچه که در جهان  
امروز سبب شده  
تا پیوسته بر شمار  
مخالفان استفاده از این  
توانمندی بشری در  
بین فعالان و نخبگان  
محیط زیست افزوده  
شود، نوع نگاه تمامیت  
خواهانه ما به آن است



در رخداد سیل پاکستان دقت کنیم؛ سرزمینی که تحمل این همه آدم را ندارد. افزون بر آن، دست کم سالی یکصد میلیارد تن مواد آلوده کننده در هوا، آب و زمین پخش می‌شوند و آخرین برآوردها حکایت از آن دارد که بیش از ۵ میلیارد هکتار از سرزمین‌های جهان، یعنی عرصه‌ای به وسعت ۵ برابر کشور پهنای کانادا، از جریان‌های بیابان‌زایی آسیب دیده و دچار افت توان تولید شده‌اند و هم اکنون با شتابی معادل ۵۰ میلیون هکتار در سال (۵ برابر مساحت استان اصفهان)، بر وسعت سرزمین‌های متأثر از بیابان‌زدایی در جهان افزوده می‌شود؛ رویدادهایی که خود به شکل دیگر سیمای زمین را فرتوت‌تر از آنچه که هست نشان خواهند داد.

چگونه است که در پی ایجاد ارتباط با موجودات احتمالی آن سوی منظومه شمسی بر می‌آییم و خواستار درک جهانی با فاصله ۱۴ میلیارد سال نوری از خویش هستیم، اما در مهار روند شتابناک پیدایش و شیوع امراض جدید و ناشناخته، عاجز مانده و تنها نظاره‌گر این حقیقت تلخ باشیم که مرگ و میر ناشی از ابتلا به ویروس HIV در طول دهه گذشته ۶ برابر رشد کند؟ اصلاً مگر می‌توان تولد ۶۰ میلیون انسان بی‌گناه حامل این ویروس مرگ‌آفرین را در زمانه حاضر نادیده گرفت؟ انسان‌هایی که این بخت را داشتند تا ۳ هزار سال پس از افلاطون به دنیا آیند و سزاوارتر آن بود که از موهبت رفاهی سود جویند که می‌توانست تمدن برایشان به ارمغان آورد، نه سمی که در جانشان دمیده شد! و مگر می‌شود از شنیدن این خبر اندوهگین نشد «در صورت ادامه روند کنونی، تا پایان قرن‌ی که در آن هستیم؛ نسل بیش از نیمی از ۱,۷۵۰,۰۰۰ (یک میلیون و هفتصد و پنجاه هزار) گونه زیست‌مندی که اینک در جهان شناسایی شده‌اند، برای همیشه نابود خواهند شد.»

چنین دریافت‌هایی نشان می‌دهند، تا چه اندازه پیش‌بینی هیگینز به واقعیت نزدیک بوده است.

سخن را کوتاه کنم، شگرد انتقال آب، مثل هر ابزار و فناوری مدرن دیگری ذاتاً ارزش یا ضد ارزش نمی‌تواند تلقی شود؛ بل آنچه که در جهان امروز سبب شده تا پیوسته بر شمار مخالفان استفاده از این توانمندی بشری در بین فعالان و نخبگان محیط زیست افزوده شود، نوع نگاه تمامیت خواهانه ما به آن است. و گر نه آنجا که پای زندگی و جان انسان‌ها در میان باشد و آنجا که بیم تهدید ماندگاری و تمدن حس شود، باید از هر

تمهیدی از جمله انتقال آب برای حفظ انسان و آباد بومش سود جست. اما پرسش این است که آیا اغلب طرح‌های انتقال آبی که در ایران به اجرا درآمده است، از بیم عدم دسترسی به آب شرب و شیرین برای شهروندان ایرانی بوده است و یا نشانه‌ای از لابی‌گری قدرت‌سالاران و رانت‌های منطقه‌ای در چرخش نقشه توسعه، بر بنیاد مصلحت‌های بخشی و ناحیه‌ای و نه ملی؟

نگاه کنیم به سرنوشت عبرت آموز دیار زنده‌رود...

مگر آورد طبیعی و سالانه زاینده‌رود را در طول چند دهه اخیر از ۸۰۰ میلیون مترمکعب به حدود دو برابر با استفاده از تونل‌های کوه‌رنگ افزایش ندادیم؟ پس چرا کماکان مهم‌ترین تالاب مرکزی کشور، گاوخونی خشک مانده و به جای گیرش گرد و خاک منطقه و افزایش ظرفیت گرمایی ویژه آن، خود به چشمه تولید گرد و خاک و نمکی جدید و هراس‌آور بدل شده و از کارمایه‌ها می‌کاهد؟

کسی با ماندگاری تمدن کهن اصفهان، یا ماندگاری مردم سخت‌کوش یزد در سکونتگاه آبا و اجدادی‌شان مخالفتی ندارد، اما پرسش این است که چرا باید نیاز ۶۰ درصد آجر، سفال و کاشی ایران بر دوش آن بخشی از سرزمین پهناورمان باشد که خود با محدودیت‌های جدی و طبیعی در حوزه استحصال آب مواجه است؟ چرا باید پرمصرف‌ترین صنایع ما مانند فولاد، آهن و لاستیک سازی در اصفهان، یزد و کرمان استقرار یابند که با بیشترین افت سطح آب زیرزمینی در کشور مواجه‌اند؟ آیا مهاجر پذیری این استان‌ها و داشتن بالاترین نرخ اشتغال، می‌تواند در چنین شرایطی افتخار آفرین باشد و بر پایدارای سرزمین بیفزاید؟

نگاه کنید به بلایی که در طول چند دهه اخیر بر سر یکی از حاصلخیزترین حوضه‌های آبخیز خود، یعنی ارومیه آوردیم؛ چرا مدیریت حاکم بر سرزمین در برابر راهبرد افزایش افقی سطح اراضی کشاورزی سکوت کرد و اجازه داد تا وسعت اراضی زارعی منطقه از ۳۲۰ هزار هکتار به ۶۸۰ هزار هکتار افزایش یابد و در نتیجه نیاز آبی معادل ۳/۶ میلیارد متر مکعب بر حوضه‌ای تحمیل شود که منبع آب جدیدی برایش تعریف نشده بود. آیا به جای این افزایش مرگ‌آور و سکوت در برابر حفر ۲۴ هزار حلقه چاه غیر مجاز و احداث ده‌ها سد مخزنی جدید، بهتر نبود به ارتقای نرم‌افزاری بخش کشاورزی و افزایش دانایی و مهارت‌های فنی کاربران همت کرده

و ضریب ضایعات غذایی را از ۲۰ درصد به کمتر از ۵ درصد کاهش می‌دادیم و همزمان، راندمان آبیاری را به حد استانداردهای منطقه رسانده و از میزان خجالت بار ۳۰ درصد نجات می‌دادیم؟ اما ما این کارها را نکردیم و زمین را سوزاندیم تا با پیدایش ۳۹۰ هزار هکتار شوره‌زار جدید، بزرگترین رخداد بیابان‌زایی قرن در شمال باختری وطن را رقم زنیم؛ جایی که باید خود را آماده کنیم تا به جای کاربست واژه دلنشین دریاچه ارومیه از عبارت خوفناک کویر ارومیه استفاده کنیم. به راستی آیا در چنین شرایطی مقصر اصلی «کمبود آب» در حوضه آبخیز ارومیه بوده است که بخواهیم اینک با طرح‌های انتقال آب از ارس یا زاب یا دریای خزر آن را جبران کنیم؟ و آیا تا زمانی که ندانیم، شرط حکومت بر طبیعت، شناخت قوانین حاکم بر آن و طراحی توسعه بر بنیاد خواهش‌های بوم شناختی آن است، نباید نگران باشیم که سرنوشت ارومیه پس از انتقال آب بین حوضه‌ای هم مانند سرنوشت تلخ حوضه آبخیز زاینده‌رود و دیار سپاهان شود؟

همه حرفم این است که اگر برگ‌های توسعه را مبتنی بر سند آمایش سرزمین بر زمین زنیم، اگر چیدمان توسعه در هر استان را بر بنیاد مزیت‌های طبیعی، تاریخی،

جغرافیایی و فرهنگی‌اش تعیین کنیم، آنگاه بی‌شک اندوخته‌های آبی ایران زمین با اندکی تغییرات مکانی و زمانی اجتناب ناپذیر می‌تواند نیازهای همه ایرانیان ساکن در همه ۳۱ استان وطن را پاسخگو باشد و در آن صورت، کسی منتقد طرح‌های انتقال آب نیز نخواهد بود؛ اما حقیقت این است که نیاز امروز ما کمبود آب شیرین نیست، بلکه هدر رفت شگفت‌آور آن است؛ نیاز امروز ما این است که بدانیم در کشوری که بر کمربند خشک جهان استقرار یافته، نباید و نمی‌توان با کوبیدن بر طبل کشاورزی سنتی، کشور را به خود کفایی و امنیت غذایی رساند؛ معضلی که البته با انتقال آب بین حوضه‌ای حل نخواهد شد.

به کلام فردوسی بزرگ برگ گردیم و بار دیگر تأکید کنیم:

سیاه اندرون باشد و سنگدل  
که خواهد که موری شود تنگدل

باور کنیم که مخالفان طرح‌های انتقال آب بین حوضه‌ای، هرگز راضی به تنگدلی هیچ زیست‌مندی در ایران نبوده و نیستند و بل، این مخالفت را عین پایداری و تضمین زندگی با کیفیت ایرانیان می‌دانند و بس.

●●● اگر برگ‌های توسعه را مبتنی بر سند آمایش سرزمین بر زمین زنیم، اگر چیدمان بنیاد مزیت‌های طبیعی، تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی‌اش تعیین کنیم، آنگاه بی‌شک اندوخته‌های آبی ایران زمین با اندکی تغییرات مکانی و زمانی اجتناب ناپذیر می‌تواند نیازهای همه ایرانیان ساکن در همه ۳۱ استان وطن را پاسخگو باشد ●●●

